

مواجهه‌ای نامتعارف
با منطق هگل

-
- سرشناسه: نوتسو، آنجلیکا، ۱۹۶۴-م.
عنوان و نام پدیدآور: مواجهه‌ای نامتعارف با منطق هگل: با خوانشی از ملویل، مولیر، بکت/ آنجلیکا نوتزو؛ ترجمه حسین نیکبخت.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۶۶۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۷۷-۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Approaching Hegel's logic, obliquely: Melville, Molière, Beckett, 2018.
یادداشت: واژه‌نامه.
یادداشت: کتاب‌نامه.
یادداشت: نمایه.
موضوع: هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش، ۱۷۷۰-۱۸۳۱ م.
موضوع: Hegel, Georg Wilhelm Friedrich
موضوع: منطق
موضوع: Logic
موضوع: ادبیات - تاریخ و نقد
موضوع: Literature -- History and criticism
شناسه افزوده: نیکبخت، حسین، ۱۳۶۴-، مترجم
رده‌بندی کنگره: B ۲۹۴۹
رده‌بندی دیویی: ۱۹۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۲۷۳۱۴۶
-

مواجهه‌ای نامتعارف

با منطق هگل

با خوانشی از ملویل، مولیر، بکت

آنجلیکا نوتزو

ترجمه حسین نیکبخت



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Approaching Hegel's Logic, Obliquely
Melville, Molière, Beckett

Angelica Nuzzo

State University of New York, 2018



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

آنجلیکا نوتزو

مواجهه‌ای نامتعارف با منطق هگل

باخوانشی از ملویل، مولیر، بکت

ترجمه حسین نیکبخت

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۲

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۷۷-۴

ISBN: 978-622-04-0477-4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی ۹
- پیشگفتار ویراستار فارسی ۱۳
- مقدمه: دگرگونی اندیشیدن ۲۱

بخش اول: منطق دگرگونی نزد هگل

۱. اندیشیدن در زمانه بحران: منطق دگرگونی نزد هگل ۳۱
- پیشگفتار: پس از بحران، روایت کردن داستان ۳۱
۱. از اکنون امروز تا منطق هگل به مثابه منطق فرایندهای دگرگون‌کننده ۳۳
۲. بحرانی دیگر: زمانه تغییر و دیالکتیک هگل ۴۰
۳. «نیاز» به منطق تغییر ۵۳
۴. دیالکتیک حرکت است: پیکان زنون و سیلان هراکلیتوس ۵۶
۵. منطق دیالکتیکی - نظورزانه: فاهمه و قدرت عقل ۶۴
۶. منطق دیالکتیکی - نظورزانه هگل: مسیر بازسازی ۷۰
۲. از آغاز تا پایان: روش چیست؟ ۸۳
۱. ماهیت فرایند: نفی متعین و درون‌ماندگاری ۸۵
۲. حرکت منطقی و کنش منطقی ۹۷

۳. روش به مثابه به نمایش درآوردن حقیقت: روش اسطوره است ۱۰۷
۴. روش: آغاز کردن، پیش بردن و پایان دادن به کنش منطقی ۱۲۰
۵. (آغاز) داستان در پایان است ۱۳۱
۳. صور و پیکره‌ها ۱۴۳
۱. کنش منطقی و عواملان منطقی ۱۴۹
۲. Gestaltung [پیکره‌یابی] پدیدارشناختی و منطقی: صور منطقی به مثابه «پیکره‌ها» ۱۵۴
۳. پیکره‌های منطقی: واقعیت در «قلمرو سایه‌ها» ۱۷۱

بخش دوم: ساختارهای کنش: منطق و ادبیات

۴. آغازها ۲۰۱
- ملاحظات مقدماتی: چشم‌انداز همزمان یا خوانش دوباره تمامت منطق ۲۰۴
۱. آغازهای منطقی: دو چشم‌انداز ۲۱۱
۲. خشونت در آغاز: بیلی باد ملویل ۲۴۰
۳. دگرگون کردن آغاز ۲۸۴
۵. پیشروی: دگرگونی‌ها ۲۹۷
- پیشروی – پرسش ۳۰۰
۱. پیشروی‌های منطقی: دو چشم‌انداز ۳۰۴
۲. پیشروی به فراسوی تعصب – تارتوف مولیر ۳۳۸
۳. دگرگون کردن پیشروی ۳۹۷
- ضمیمه فصل پنجم: «زندگی در دوران فترت» ۴۰۷
۶. پایان دادن‌ها ۴۴۵

۱. پایان دادن‌های منطقی: دو چشم‌انداز ۴۵۰
۲. بخش اول. بازی کردن دست آخر: بی تفاوتی و پایان دادن ناممکن –
دست آخر بکت ۵۱۰
۲. بخش دوم. بی تفاوتی، تکرار و رهایی: لئوپاردی و بیشاپ ۵۳۵
۳. دگرگون کردن پایان ۶۲۱
- پایان به سیاق جمع‌بندی ۶۳۷
- ضمیمهٔ عمومی ۶۴۱
- آغازها ۶۴۱
- پیشروی ۶۴۳
- پایان دادن‌ها ۶۴۶
- واژه‌نامهٔ فارسی به انگلیسی ۶۵۱
- کتاب‌شناسی ۶۵۳
- منابع اولیه ۶۵۳
- منابع ثانویه ۶۵۵
- نمایه ۶۶۰

پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی

در تاریخ ترجمه آثار هگل به زبان‌های مختلف در سنت‌های ملی و فرهنگی متفاوت، گزینش متون برای ترجمه همواره نقشی چشمگیر ایفا کرده است. این‌که متون هگلی بخصوصی بر دیگر متون ترجیح داده شده است منظومه‌های گسترده‌تری را عیان می‌سازد که درون آن‌ها فلسفه هگل درون سنتی معین خوانده و تفسیر می‌شود. و این منظومه‌ها صرفاً و مؤکداً فلسفی نیستند، بلکه، بیش یا کم، فرهنگی، تاریخی و حتی سیاسی و ایدئولوژیک‌اند.^۱ حال، مدعایی مشابه را می‌توان در مورد تفسیرهای بیش از پیش گسترده در باب آثار هگل مطرح کرد. متونی که در این حیطه و در برهه‌های تاریخی بخصوص، به عنوان متونی که ترجمه‌شان ارزشمند است، گزینش می‌شوند و بنابراین در دسترس طیف وسیع‌تری از خوانندگان قرار می‌گیرند سمت و سوی بحث‌های دانشگاهی اما همچنین، در

۱. برای ارتباطی که در این‌جا توجه من را جلب کرد، بنگرید به مقالهٔ پربار زیر:

Mehdi Mirabian, Rasoul Namazi, "Hegel in Iran. Appropriations of Hegelian Thought in Iranian Debates on Modernity, Islam, and Nationalism," in *Global Intellectual History*, 2021, 1-23;

(در این اثر، کتاب‌شناسی مبسوطی عرضه شده است؛ از زهره نجفی بابت معرفی این مقاله سپاسگزارم.) برای مطالعهٔ تحلیلی از یک بستر ملی و زبانی متفاوت، بنگرید به: Angelica Nuzzo, "An Outline of Italian Hegelianism (1832-1998)," in *The Owl of Minerva*, 29, 2, 1998, 165-205.

سطحی گسترده‌تر، سمت و سوی بحث‌های عمومی درون‌کشوری بخصوص و درون یک سنت فرهنگی و زبانی بخصوص را عیان می‌سازند.

همین دلیل کلی است که ترجمه کتاب من به زبان فارسی را به موضوعی چشمگیر و درخور توجه بدل می‌سازد. بی‌تردید این‌که پس از دهه‌ها بی‌توجهی نسبی به این بخش بنیادی از نظام هگل، در مقایسه با توجهی که به آثاری نظیر پدیدارشناسی روح و فلسفه حق شده است، اخیراً در بسیاری کشورها و سنت‌های زبانی شاهد احیای علاقه به منطق هگل (علم منطق و نیز منطق دانشنامه) هستیم به‌خودی‌خود واجد اهمیت است. اما امری که از دید من اهمیتی بخصوص دارد این واقعیت است که آنچه اکنون با ترجمه فارسی در دسترس عموم قرار می‌گیرد اثری است که اختصاص یافته به منطق هگل به مثابه یک کل، به روش دیالکتیکی-نظورزانه‌وی و به اهمیت حداکثری چنین روشی در نسبت با شیوه فعلی ما در پرداختن به مشکلات جهان معاصر. حال، این مدعا که روش منطقی هگلی چنین موضوعیتی در زمانه معاصر دارد در کتاب من واجد اهمیت اساسی است. این مدعایی است که در سرتاسر کتابم آن را به شکلی جامع دنبال می‌کنم، که باید اذعان کنم به‌واقع دشوارفهم و طاقت‌فرساست. بحث من مفصل و گسترده است و بی‌وقفه متن هگل را در جزئیاتش دنبال می‌کند، گرچه با به‌هم‌ریختن توالی تعینات منطقی به‌واقع مایه سردرگمی خواننده می‌شود، دیدگاه‌های تفسیری رایج را به چالش می‌کشد و پیوندهایی یکسره‌نور را با متون ادبی – متونی که عامدانه به دلیل دوری از هگل، یعنی به دلیل این‌که به جهان‌های فرهنگی، زبانی و تاریخی غیرهگلی تعلق دارند، گزینش شده‌اند – پیش می‌نهد و مقرر می‌کند. بنابراین، از دید من، همانا ایده ترجمه فارسی کتابم فی‌نفسه وفادار به موضوع اصلی آن است. و وفاداری آن در یک سطح مضمونی عمیق‌تر است، چراکه تقریباً حاکی از ادامه بحث من است که اکنون به تعبیری به بستری متفاوت «برگردانده»^۱ می‌شود و تعمیم می‌یابد و – امیدوارم – چه بسا الزامات جدید و تبعات جدید بحث و مدعای اصلی‌ام را عیان سازد.

اهمیت بسزای ترجمه فعلی در چشم‌انداز پذیرش و تفسیر فلسفه هگل در جهان امروز دلیل دیگری نیز دارد که مرتبط با دلیل فوق‌الذکر است. کتاب من به‌رغم شکل

اکیداً نظام‌مندش (و به‌واقع دقیقاً به خاطر چنین شکلی) اساساً پایانی باز دارد. در خلال بحثم، «نمونه»ای از آن روش تفسیری را که به باور من باید با آن به روش منطقی خودِ هگل پرداخت ارائه می‌دهم – درست همان‌طور که هگل در دانشنامه، به نحوی گذشته‌نگرانه، اثر اولیه‌اش یعنی پدیدارشناسی روح ۱۸۰۷ را «نمونه»ای از روش دیالکتیکی – نظرورزانه، که در منطق در شکل محضش ارائه شده است، تلقی می‌کند. حال، نمونه‌ها به‌خودی‌خود نه بی‌چون و چرا و یکتا هستند و نه نافی دیگر نمونه‌ها. نمونه‌ها را می‌توان از چشم‌اندازهای کثیر امکان‌ها مدنظر قرار داد.^۱ خودِ نمونه‌ها را همواره می‌توان در شکل‌های کثیر ارائه داد. همواره می‌توان نمونه‌های دیگری پیش نهاد: چه بسا توفیق چندانی از ارائه آن‌ها حاصل نشود، اما همچنان امکان‌هایی هستند که می‌توان بیشتر در بابشان تأمل کرد. بر این اساس، این ترجمه فارسی را نویدبخش می‌دانم، چراکه می‌تواند فرصتی باشد برای طرح شیوه‌های نو در خوانش فلسفه هگل – اما همچنین در مواجهه با جهان تاریخی مشترکمان و درک و تفسیر آن، جهانی که همگی ما در آن دخیل و به مشارکت در آن علاقه‌مندیم. در پایان باید از مترجم بابت زحماتش و به خاطر فرصتی که به من داد تا با این پیشگفتار موجز در تلاشش سهیم شوم تشکر کنم.

آنجلیکا نوتزو

اوت ۲۰۲۳

۱. برای نظرات متکثر در بحث درباره کتابم، بنگرید به: *Verifiche*, 51, 1-2, 2022, 337-386 (بسیا مقالاتی از L. Illetterati, G. Luciano, G. Miolli, G. Bernard, G. La Rocca, F. Campana و پاسخ من).

پیشگفتار ویراستار فارسی

کتاب پیش رو ترجمه‌ای است از *Approaching Hegel's Logic, Obliquely* اثر آنجلیکا نوتزو، هگل‌پژوه ایتالیایی. باید تصدیق کرد که رویکرد این پژوهش به منطق هگل حقیقتاً بدیع و نوآورانه است و از این حیث قید «Obliquely» در عنوان اثر به درستی حاکی از رویکرد غیرمستقیم و چه بسا عجیب و غریب نوتزو به منطق هگل است. بداعت این اثر، پیش از هر چیز، چنانچه خود نویسنده در مقدمه و در خلال متن مکرراً اشاره می‌کند، در این نکته نهفته است که نوتزو با این هدف با منطق هگل مواجه می‌شود که در مقولات و صورت‌های منطقی آن، صورکنش‌های انضمامی جهان عینی و به عبارت دقیق‌تر جهان انسانی را بازنمایی کند. او، به جای مواجهه مستقیم با منطق، از رهگذر فرم‌های ادبی و به صورت مشخص به واسطهٔ رمان، شعر و نمایشنامه به رویارویی با اثر هگل می‌پردازد. تفاوت اثر اخیر نوتزو با دیگر خوانش‌های میان‌رشته‌ای از منطق هگل در این است که در آثار مذکور پدیده‌های اجتماعی-سیاسی یا فرم‌های ادبی به مدد منطق هگل و با دلالتی هگلی بازخوانی و تفسیر می‌شوند، در حالی که در این جا با اثری مواجهیم که منطق هگل را به مدد دلالت‌های عینی، انضمامی و انسانی‌اش در پدیده‌های اجتماعی، نظیر بحران پیشروی در مفهوم «دوران فترت» نزد گرامشی، و در

آثار ادبی، نظیر مسئله‌ پایان در دست آخر بکت یا مفهوم بی‌تفاوتی در گفتگوی طیبعت و مرد ایسلندی لئوپاردی، از نو می‌خواند.

پیش از پرداختن به نکات فنی اصطلاح‌شناختی این ترجمه، که غرض اصلی نگارش این پیشگفتار نیز همین است، این تذکر ضروری است که نوتزو در نگارش این کتاب شناخت کامل خواننده از منطق هگل را پیش فرض گرفته است. به عبارت دیگر، نویسنده بنا نداشته تفسیری جامع و آموزشی از منطق هگل ارائه کند و، به همین دلیل، مراجعه پیشین خواننده به این دست منابع تفسیری و مطالعه دقیق خود منطق را مسلم پنداشته است. بنابراین، مطالعه این کتاب برای خواننده‌ای که از پیش رهسپار دالان‌های تودرتوی علم منطق نشده، در کوره‌راه‌هایش به نفس نفس نیفتاده و در گذارهای دیالکتیکی راهی رو به پیش نیافته باشد، به‌یقین تجربه‌ای فرساینده و یحتمل بی‌حاصل خواهد بود. البته که خواننده ناآشنا با منطق هگل در بخش نخست کتاب (فصل‌های اول تا سوم) بصیرت‌هایی خواندنی در زمینه چستی روش و پیوند میان صورت و محتوا و نگاه بدیع نوتزو به این مقولات خواهد یافت، اما درک و مواجهه انتقادی با بخش دوم کتاب (فصل‌های چهارم تا انتها) که در آن ادعای اصلی نویسنده مطرح می‌شود بدون دانش پیش‌گفته ممکن نیست.

با نظر به این‌که تا به امروز ترجمه قابل استفاده‌ای از علم منطق هگل به فارسی منتشر نشده است و برخی از اصطلاحات این متن برای اولین بار است که به زبان فارسی ترجمه می‌شوند، در خصوص معادل‌های فارسی انتخاب‌شده برای این اصطلاحات ارائه توضیحاتی ضروری است.

Gestalt: اصطلاح «Gestalt» از اصطلاحات مهم هگلی است که در کتاب پیش رو نیز نقشی اساسی دارد. در زبان آلمانی «Gestalt» و «Form» هر دو به معنای شکل و صورت به کار می‌روند، اما نزد هگل این دو کاملاً متمایزند. در ترجمه‌های فارسی از متون هگل نیز این تمایز، چنان‌که باید، حفظ نشده است. در ترجمه اخیر دکتر محمد مهدی اردبیلی و دکتر مسعود حسینی از پدیدارشناسی، «Gestalt»، در تمایز با «Form» که به «صورت» ترجمه شده، به

«قالب» برگردانده شده است. اما به دلایلی که در ادامه می‌آید این لفظ به خوبی تمایز فرم و گشتالت را نشان نمی‌دهد. «Gestalt» شکل اسمی فعل «gestalten» به معنای شکل دادن، شکل بخشیدن و ترکیب کردن است و اسم «Gestaltung» نیز بر فرایند یا محصول این فرایند شکل‌دهی دلالت دارد. نکته تعیین‌کننده در خصوص این اصطلاح این است که «Gestalt» صورت منفک و مجزا از محتوا نیست، به طوری که بتوان یک «Gestalt» واحد را بر محتواهای متفاوت تحمیل کرد. «Gestalt»، به عبارتی، صورتی است که به نحوی ارگانیک از دل خود محتوا برآمده است یا می‌توان، به پیروی از این‌وود، آن را «وحدت ارگانیک» صورت و محتوا دانست. صورت، چنانچه به طور عرفی و در منطق فهمیده شود، همواره متمایز با و جدا از محتوا و ماده است و نقطه اوج این انگاره را می‌توان در خود ایده «منطق صوری» دریافت؛ منطقی که به صورت، در انتزاع از محتوا، می‌پردازد. هگل به دنبال رفع این تمایز و جدایی و در تلاش برای رفع تصور یک‌سویه از هر دوی این مفاهیم و ادغام و جذب دیالکتیکی آن‌ها در مقوله‌ای جامع‌تر است که همان «Gestalt» است. بنابراین، به هیچ عنوان نباید این واژه را به چیزی مترادف با صورت، شکل و قالب ترجمه کرد. مؤلف این کتاب، بنا به توضیحات مبسوطی که در فصل سوم در این خصوص می‌دهد، معادل «figure» را برگزیده است که دلالت بر شکل، شمایل و صورت انسانی دارد. با موافقت مترجم محترم، در ترجمه کنونی معادل «پیکره» برای این اصطلاح انتخاب شد. در زبان فارسی، واژه «پیکره» معادل مناسبی برای این اصطلاح است، چرا که علاوه بر آن که به معنای شکل و صورت بیرونی است، دلالت بر بدن انسان و جانوران نیز دارد و از این رو از آن می‌توان معنای نوعی صورت بدنمند یا صورت جاندار (وحدت ارگانیک صورت و محتوا) را استنباط کرد. با پیگیری مباحث کتاب، خواننده متوجه خواهد شد قصد نوتزو از تأکید بر این اصطلاح دقیقاً همین است که نشان دهد صورت‌های منطق هگل را نباید به منزله صورت‌های انتزاعی و جدا از محتوا تلقی کرد، بلکه این صورت‌ها را پیکره‌ها و حرکات

زنده‌عاملی کنشگر می‌داند، عامل کنشگری که خود منطق است. بر این اساس، سایر مشتقات «Gestalt/figure» نظیر «figuration» و «configuration»، به ترتیب، به «پیکره‌یابی» و «پیکره‌بندی» ترجمه شده‌اند.

Schein: معنای این واژه در نسبت با اصطلاح هگلی بازتاب (Reflexion) روشن می‌شود. «Schein» حاصل بازتاب است و توسط آن ایجاد می‌شود. جورج جووانی، در ترجمه انگلیسی علم منطق ذیل توضیحات درباره این اصطلاح، ریشه لغوی آن را با خود نور مرتبط می‌سازد و می‌نویسد: Schein «حرکتی است که در سطح آن هیچ نقطه ارجاع ثابتی وجود ندارد. آن را می‌توان درست مثل رقص نورها همچون نوعی وهم در نظر گرفت. اما هیچ چیز متوهمانه‌ای درباره آن وجود ندارد، زیرا، به عکس، آنچه صرفاً در سطح آن قرار دارد تمام واقعیتش را به کار گرفته است، Schein را می‌توان منشأ وهم و پندار و به خصوص منشأ آن نوع از خطای تفکر دانست که عاملی پایدار و بیرونی باعث آن بوده است». لذا این مفهوم گرچه خطا و کاذب است، برآمده از واقعیت است. با زبانی هگلی‌تر می‌توان گفت «Schein» گرچه حقیقی (true) نیست، واقعی (real) است. در ترجمه انگلیسی این اصطلاح اختلاف نظر بسیار است. Schein و scheinen در زبان آلمانی می‌تواند به معنای «بارقه» یا «درخشیدن» باشد، اما درست به همان اندازه به معنای «وانمود» و «به نظر رسیدن» نیز است. خود جووانی برای اشاره به تمثیل نور، که در متن اصلی کتاب هم مد نظر هگل بوده است، همان معادل «بارقه» یا «درخشش» (shine) را برای این واژه انتخاب می‌کند. اما در میان مترجمان انگلیسی توافقی بر سر معادل این واژه وجود ندارد. در ترجمه میلر از منطق، معادل «illusionary being» استفاده شده و چارلز تیلور در شرحش بر منطق معادل «show» را به کار گرفته است. در فارسی، دکتر ادیب‌سلطانی در ترجمه نقد عقل محض کانت با استناد به متن تاریخ جهانگشای جوینی معادل «فرانمود» را برای این اصطلاح انتخاب کرده است. این ملاحظه درست است که در ادبیات کهن ایران «فرانمودن» به معنای «وانمود کردن» بوده است، اما از آنجا

که پیشوند «فرا» یادآور سطحی بالاتر و کامل‌تر است، و در منطق هگل ابدأ چنین نیست که این مفهوم کامل‌تر از مفهوم «نمود» باشد، معادل پیشنهادی نگارنده این سطور که مورد پذیرش مترجم نیز قرار گرفت واژه «وانمود» است که به معنای تظاهر، به نظر رسیدن و نمود کاذب است و با «نمود» (appearance/erscheinung) نیز هم‌ریشه است. نوتزو در این کتاب در مواردی «Schein» را به «illusion» و در مواردی به «semblance» بازگردانده و در غالب موارد نیز آن را بدون ترجمه و به شکل آلمانی به کار برده است. در ویرایش فارسی اثر، این واژه همه‌جا به «وانمود» ترجمه شده است، مگر مواردی که نویسنده «illusion» را به کار برده باشد که در این موارد معادل وهم آورده شده است. **Indifferenz** و **Gleichgültigkeit**: از نظر هگل، مفهوم تفاوت «محض» میان دو چیز به معنای آن است که هیچ نسبتی میان آن دو وجود ندارد. تفاوتی که بیانگر هیچ نسبتی نباشد هیچ تفاوتی هم ایجاد نمی‌کند، لذا به بی‌تفاوتی منجر می‌شود. از این حیث، تفاوت محض مترادف است با «بی‌تفاوتی» محض یا به عبارتی برابری محض. هگل برای اشاره به این بی‌تفاوتی، که وجه بارزش اعتبار برابر طرفین است، از اصطلاح مأخوذ از ریشه لاتین «Indifferenz» و واژه آلمانی «Gleichgültigkeit» استفاده می‌کند که صورت اسمی صفت «Gleichgültig» به معنای هم‌ارز یا هم‌اعتبار است. نوتزو در ترجمه انگلیسی نقل‌قول‌های هگل این تمایز را رعایت نکرده و هر دو را به «indifference» بازگردانده است. در ویرایش فارسی اثر، همه‌جا، «Indifferenz» به بی‌تفاوتی و «Gleichgültig» به علی‌السویه ترجمه شده است.

Maß: عنوان سومین بخش منطق هستی که در واقع بخشی است که دو بخش قبلی کیفیت و کمیت در آن رفع می‌شوند «Das Maß» است. چنان‌که از تقسیم‌بندی کلی منطق برمی‌آید، «Maß» که در انگلیسی به «measure» ترجمه می‌شود بناست، به تعبیری، مقوله کمیت و کیفیت را به درون بکشد و هر دو دقیقه کمی و کیفی هستی متعین را در بر داشته باشد، لذا ترجمه آن به «اندازه» که صرفاً دلالتی کمی دارد (مثلاً در ترجمه آقای حسن مرتضوی از

منطق دانشنامه) خطاست. این واژه به لحاظ لغوی در زبان آلمانی نیز در اصل به معنای پیمانه یا لیوانی با حجم معین (حدود یک لیتر) برای نوشیدن آبجو بوده است. بنابراین، نه صرفاً به مقدار یا اندازه بلکه به مقیاس یا پیمانه معینی که به کیفیت معینی منجر می‌شود اشاره دارد. این اصطلاح در ویراست کنونی به «مقیاس» بازگردانده شده است.

در سرتاسر این متن، «Erkenntnis/cognition» به «شناخت»، «Wissen/knowledge» به «دانش» و «Wissenschaft/science» به «علم» بازگردانده شده است.

پیش از پایان لازم است اشاره‌ای کنم به نحوه استفاده نوتزو از شکل اسمی و فعلی مفاهیم «آغاز/آغاز کردن»، «پیشروی/پیشروی کردن» و «پایان/پایان دادن». چنان‌که خواننده نیز در همان صفحات ابتدایی متن درخواست یافت، هدف نوتزو این است که دقایق صلب و ثابت آغاز و پایان را، به مثابه صورت‌های انتزاعی و ضروری هر روایتی، به کنش پویا و زنده آغاز کردن و پایان دادن تبدیل کند. لذا او تعمداً از ساختارهای نحوی دوپهلویی استفاده می‌کند که دلالت بر هر دوی این سویه‌ها دارند. مثلاً واژه «beginning» علاوه بر لحظه یا نقطه آغاز، به خود فعل آغاز کردن هم اشاره دارد. لذا از آن‌جا که واژه «آغاز» در زبان فارسی، علاوه بر معنای اسمی «آغازگاه»، حاکی از فعل و کنش «آغاز کردن» نیز است، در ترجمه فارسی نیز این ابهام حفظ شده و «beginning» همه‌جا به «آغاز» ترجمه شده است. با این توضیح که خواننده باید از این واژه هم دلالت اسمی آن را مستفاد کند و هم دلالت فعلی آن را. نوتزو در موارد بسیار معدودی این واژه را در ترکیب‌های نظیر «beginning the Being» به طور مصرح در شکل فعلی به کار برده است که در این موارد در ترجمه فارسی نیز این تصریح منتقل شده و، به جای «آغاز»، معادل «آغاز کردن» آورده شده است. همین نکته در خصوص پایان نیز صادق است. گرچه این ابهام نحوی در خصوص پایان کمتر است، چرا که ساخت اسمی آن (the end) تا حدودی و در مواردی از ساخت فعلی آن (ending)

متمایز شده است، با وجود این نویسنده در سرتاسر متن حرکت میان نقطهٔ صلب و ثابت «آغاز/پایان» و فرایند پویای «آغاز کردن/پایان دادن» و تبدیل اولی به دومی را مد نظر داشته است، لذا خواننده حتی در مواردی که این‌ها به «آغاز/پایان» ترجمه شده‌اند باید دلالت دوم را نیز در ذهن داشته باشد. این ایهام درخصوص «پیشروی» موضوعیت ندارد، چرا که پیشروی، چه در ساخت اسمی (advancement) و چه در ساخت فعلی (advancing)، همواره دلالت بر فرایند و فعل دارد.

در پایان لازم می‌دانم از مترجم محترم بابت دقت نظر و باریک‌بینی‌اش در ترجمه و نیز گشودگی و عدم جانبداری در برابر پیشنهادات و اصلاحات ویراستار، و همچنین از جناب آقای امیر حسین زادگان، مدیرمسئول محترم انتشارات ققنوس، تشکر کنم.

زهره نجفی

اسفند ۱۴۰۱

مقدمه

دگرگونی اندیشیدن^۱

کتاب حاضر کتابی نامتعارف دربارهٔ منطق هگل است. این کتاب برخاسته از نیاز به ارائهٔ توضیحی فلسفی در باب معمایی است که همانا زمانهٔ بحرانی ماست. در واقع، پیشگفتار ابتدایی فصل نخست، بارها و بارها، طی چندین سالی که روی کتاب حاضر کار می‌کرده‌ام، بازنویسی شده است: همواره چنان به نظر می‌رسید که گویی وضعیتی بحرانی وجود دارد - محتوا تغییر می‌کند (بحرانی اقلیمی، بحرانی مالی، بحرانی سیاسی)، در حالی که خودِ مخمصهٔ بحران همواره بی‌تغییر می‌ماند. مسئلهٔ اصلی بر سر این معمای دیالکتیکی است که چگونه می‌توانیم داستان زمانهٔ حاضر - یعنی زمانهٔ دگرگونی عمیق، بی‌پایان و بحرانی - را ارائه دهیم، آن هم در حالی که در این وضعیت غوطه‌وریم. چگونه می‌توان یا باید به دگرگونی اندیشید؟ به علاوه، از آن‌جا که اندیشه‌ورزی ما درونی همین دگرگونی‌ای است که قصد درک آن را دارد، خودِ اندیشه‌ورزی باید بتواند همراه با دگرگونی بالفعلی که به توصیف آن می‌پردازد تغییر کند. به این ترتیب، پرسش دیگری به موازات پرسش قبلی مطرح می‌شود: اندیشه‌ورزی چگونه می‌تواند یا باید خود را دگرگون سازد؟ (در فصل نخست به این پرسش‌ها می‌پردازم).

۱. thinking transformation: یا دگرگونی اندیشنده. - م.

در اثر حاضر پیشنهاد می‌دهم که منطق هگل را به عنوان آنچه من نوعی «منطق دگرگونی» یا «منطق فرایندهای دگرگون‌کننده» می‌نامم مد نظر قرار دهیم. دو پرسش فوق‌الذکر در کانون محوری این کتاب جای دارند. افزون بر این، از دید من صور یا تعینات منطقی بسط‌یافته در منطق هگل را باید به مثابه پیکره‌های^۱ محض کنش مد نظر قرار داد (این مدعا را در فصل سوم توجیه می‌کنم). منطق هگل به دگرگونی اصیل‌ترین کنش اندیشه‌ورزی محض می‌پردازد. بنابراین، سؤال این است که چگونه می‌توان هم‌هنگام هم دگرگونی را بررسی کرد و هم آن را به اجرا گذاشت؟ به باور من، این همان مسئله اصلی‌ای است که هگل در فصل پایانی منطق، که به روش اختصاص یافته است، مد نظر قرار می‌دهد. اما همچنین مسئله‌ای است که همگی ما در خلال زندگی در زمانه دگرگونی‌های تاریخی عمیق فعلی با آن مواجهیم. ما به نحوی گریزناپذیر می‌کوشیم تا از آنچه در جهانمان روی می‌دهد و نیز از رفتار عاملان^۲ پیوسته درگیر در این جهان سر در بیاوریم.

از لحاظی می‌توان دگرگونی خود اندیشه‌ورزی را از رهگذر خوانشی خطی از منطق هگل دنبال کرد که از سپهر هستی به سپهر ذات و سپس به سراغ سپهر مفهوم می‌رود. اما امکان دیگری هم وجود دارد که، از دید من، هگل خطوط کلی آن را در پایان منطق ترسیم می‌کند، یعنی جایی که نهایتاً به تبیین «روش» می‌پردازد که به نحوی درون‌ماندگار در جریان تکامل پیشروی خطی در سرتاسر سپهرهای منطقی مزبور در کار بوده است. این خوانشی هم‌زمان^۳ از منطق است - که بحث طولانی کتاب حاضر به آن اختصاص می‌یابد. این انگاره‌ای ساده است، انگاره‌ای ارسطویی. هگل استدلال می‌کند که «روش مطلق» سه دقیقه دارد: آغاز، پیشروی و پایان. این دقایق ساختارهایی‌اند که اسطوره-روش^۴ را، که همانا منطق است، مفصل‌بندی می‌کنند؛ این دقایق ساختارهای هر داستان معنادارند. حال، اگر صور دیالکتیکی-نظورزانه منطق پیکره‌های کنش‌اند، آنگاه، مسئله اصلی روش

آن پیکره‌های محض کنشی‌اند که آغاز می‌کند، پیشروی می‌کند و پایان می‌دهد. کنش آغاز کردن، به خودی خود، در صورت محضش، مستقل از چستی آنچه آغاز می‌شود، مستقل از کیستی آن که آغاز می‌کند، چیست؟ این پرسشی برخاسته از روش (و موضوع فصل دوم) است.

حال، اگر در خاتمه نخستین خوانش خطی مان از منطق، به جای بستن کتاب و رفتن به سراغ فعالیتی دیگر، بار دیگر از اول شروع کنیم، با کنش آغاز کردن از جانب هستی مواجه می‌شویم. به جای آن‌که، مطابق توالی پیشنهادی کتاب، متن را تا پایان سپهر منطقی نخست بخوانیم و به جای این‌که به نحوی خطی به سمت ذات حرکت کنیم، مانند کاری که در خوانش نخست انجام دادیم، این بار، مستقیم به سراغ آغازگاه ذات و از آن‌جا هم بار دیگر مستقیم به سراغ آغاز مفهوم می‌رویم. به این ترتیب، به یک بازسازی یا شرح همزمان از سه کنش منطقی آغاز کردن، بنا به خاص‌بودگی متناظر هر کدام، دست می‌یابیم: کنش هستی، کنش ذات، کنش مفهوم. با انجام دادن این کار، می‌توانیم سه پیکره آغاز کردن^۱ مزبور را به نحوی همزمان مد نظر قرار دهیم و دگرگونی حاصل از تغییر نحوه آغاز کردن در این سه سپهر منطقی را در قالب شرحی فراگیر ارزیابی کنیم. در سه فصل بخش دوم کتاب حاضر (فصل‌های چهارم تا ششم)، با نظر به کنش آغاز کردن، کنش پیشروی و کنش پایان دادن، دقیقاً چنین خوانش همزمانی ارائه می‌شود. بنابراین، خوانش همزمان ابزاری است برآمده از شرح خودِ هگل در باب روش، که با کاربست آن سرشت دگرگون‌کننده منطق هگل برجسته می‌شود.

خوانشی که در کتاب حاضر ارائه می‌شود هم در زمینه منطق هگل، با نظر به حجم عظیم تفاسیر و مسائل تفسیری‌ای که طی تقریباً دو قرن اخیر درباره آن مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته است، و هم در زمینه مسئله‌ای که در بالا به آن اشاره کردم، یعنی درک دگرگونی در واقعیت و در اندیشه‌ورزی، واجد اهمیت است؛ چرا؟ پرسش‌های تفسیری بسیاری در پس زمینه واکاوی‌های

فعلی‌ام مطرح است - که سال‌ها ذهنم را به خود مشغول داشته‌اند و اکنون به طریقی غیرمستقیم و نامتعارف به آن‌ها می‌پردازم (در فصل‌های دوم و سوم در مورد مسائل تفسیری بحث می‌کنم). اجازه دهید در این جا تنها به دو مسئله عمده اشاره کنم. مسئله نخست مربوط است به نحوه ارتباط منطق هگل، که به گفته وی به واکاوی «قلمرو سایه‌ها»ی اندیشه‌ورزی محض می‌پردازد، با جهان «واقعی» - یعنی جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، جهانی که هگل در فلسفه طبیعت و فلسفه روح خود به واکاوی آن می‌پردازد. مسئله دوم مربوط است به وظیفه‌ای که هگل پیش روی ما، یعنی فلاسفه‌ای که پس از وی می‌اندیشند و عمل می‌کنند، می‌گذارد. با «نظام» بدنام-خوش‌نام وی چه باید کرد؟ با «دیالکتیک» و «روش» دیالکتیکی وی چه می‌توان کرد؟ این دو مسئله را به نحوی غیرمستقیم مد نظر قرار می‌دهم و از طریق روشی که برای مفصل‌بندی خوانش همزمان کنش‌های آغاز کردن، کنش‌های پیشروی و کنش‌های پایان دادن گوناگون منطق به کار می‌برم پاسخی برای آن‌ها ارائه خواهم داد. برای نشان دادن دلالت واقعی صور منطقی، یعنی اهمیت آن‌ها در رابطه با کنش انسانی در بستری که نه لزوماً و نه منحصراً هگلی نیست (و همچنین منحصراً فلسفی هم نیست)، به متون ادبی نظیر آثار زیر متوسل می‌شوم: بیلی باد، ملوان (روایتی از درون)، اثر هرمان ملویل؛ تارتوف یا زاهد ریاکار، اثر مولیر؛ دست‌آخر، اثر بکت؛ و اشعار متأخر جاکومو لئوپاردی و الیزابت بیشاپ. باید توجه داشت که من خوانشی گویا «هگلی» از این متون ارائه نمی‌دهم، بلکه از دیگر صداها و دیگر صورت‌های روایی استفاده می‌کنم تا تحلیلی نو و کاملاً بی‌سابقه از متن هگل ارائه دهم، یعنی تفسیری که بتواند روشن کند که استدلال منطق تا چه حد انضمامی، چندمنظوره و گشوده در برابر امکان‌های تصورناپذیر است.

به بیان موجز، ماجرا از این قرار است: این دعوی که صور منطق هگل پیکره‌های منطقی کنش‌اند به من امکان می‌دهد تا نمونه‌هایی از اعتبار آن‌ها را در رابطه با پیکره‌های بخصوص و واقعی کنش انسانی ارائه دهم. در میان انبوهی از پیکره‌های واقعی و ممکن کنش آغاز کردن، خشونت را به عنوان یکی از آن‌ها در

نظر می‌گیرم، و به کمک آخرین رمان ملویل تفاوت بین خشونت - یا آغاز کردن در - سپهرهای هستی، ذات و مفهوم را نشان می‌دهم (در فصل چهارم). تعصب و ریاکاری را به عنوان پیکره‌های واقعی کنشی تلقی می‌کنم که از پیشروی امتناع می‌ورزد و با توسل به تارتوف مولیر اهمیت تجزیه و تحلیل شکل‌های متفاوت تعصب را نشان می‌دهم (در فصل پنجم). اما داستان پایان دوپاره است. بی‌تفاوتی نوعی پیکره واقعی پایان است که با نظر به دست‌آخر بکت به بررسی آن می‌پردازم. اما نمونه‌ای از پایان، به مثابه خیال‌انگیزترین و خلاقانه‌ترین کنش، را شاعران - لئوپاردی و بیشاپ - پیش می‌نهند (در فصل ششم).

ملاحظات مقدماتی‌ام را در این جا به اتمام می‌رسانم. استدلال کتاب حاضر پیشاپیش به قدر کافی مبسوط است و مایل‌م که کنجکاوی خواننده را برای پیگیری رابطه بین هگل و ملویل، مولیر، بکت، لئوپاردی و بیشاپ برانگیزم - و این مسیری است که در خلال آن امکان هیجان‌زدگی، چنان‌که برای خود من پیش آمد، یا تردید کردن و متقاعد نشدن وجود دارد یا چه بسا به خشم آمدن که یقین دارم بسیاری از خوانندگان آن را احساس خواهند کرد.

بخش اول
منطق دگرگونی نزد هگل

ردپایی را انتخاب کن، به دنبال خرگوشی برو تا زمانی که ردپاها تمام شود، به همین راحتی، در برف. پایان خط. کپه‌های نرم برف. کجا رفت؟

حتماً به راه خودش برگشت، بعد جستی زد چندیاردی آن طرف‌تر؛ غیب شد؛ نه بویی نه نشانی. پرید در لانه‌اش و در برف مستور شد.

هیروگلیف باستانی «خرگوش و حرکت زیگزاگی» را هم ببین، که یعنی «وجود داشتن»، هشیار بودن، جست‌وخیز کردن و دم به تله ندادن

مانند دوستان که ناگهان غیبش زد (بدرود) و برای دور آخر نوشیدنی در میخانه نماند (البته همه را مهمان کرد). آن آدم خوشرو، سحرخیز، دوراندیش.

شیموس هینی، از «چهارگانه‌ها»

